

# تاریخ تعلیم و تربیت در ایران

از قرن هفتم تا قرن دهم

۸

## بقلم ذبیح‌الله صفا

**ذکر و فکر** در ضمن ریاضت علاوه بر مشقات و امساکهای جسمانی و نفسانی که برخی از آنها مختصراً اشاره شد دو امر اهمیت فراوان دارد و باید بدانها بهادرت شود یکی ذکر و دیگری فکر:

ذکر در تربیت متصوفه اهمیت فراوان دارد و یکی از وظایف مهم سالک در عین سلوک و صوفی در همه حال است. برای ذکر معانی و تعاریف مختلف کرده‌اند و ابوسعید آنرا فراموش کردن هر چه جز خداست دانسته و گفته است: «الذکر نسیان ما سوا» و البته این تعریف جامع‌ترین تعاریف برای ذکر است چه معنی ذکر در این مورد بیاد آوردن خداوند و نعم و الطاف اوست و پیداست که چون این کیفیت شدت یافت یعنی بدرجه کمال خود رسید آنگاه فراموش کردن هر آنچه جز ذات حق است می‌کشد چه در این حال سالک جز خدا و جز ذات او هیچ نمی‌بیند و همه را در او و او را در همه مینماید. اینست که تعریف ابوسعید را باید بهترین تعاریف ذکر شمرد.

فایده تربیتی ذکر پیداست چه مراد از تربیت متصوفه چنانکه قبلاً گذشت وصول بمبدأ انوار وجود و دیدن حقائق بالعیانست و البته ذکر این مقصود را در صورت منظم شدن باشرائط ریاضت نیک می‌تواند بر آورد، از این جهت است که صوفیه ذکر را بسیار اهمیت نهاده و در ضرورت آن اخبار زیاد از بزرگان دین آورده و از آیات قرآن نیز موارد زیاد در لزوم ذکر جسته‌اند و این معنی مخصوصاً از بستان‌السیاحه (صفحات ۴۰۰ و ۴۰۱) و صفوة الصفا (ص ۱۸۷) بخوبی برمیآید.

ذکر که در اینجا بمعنی یاد کردن است بر سه گونه است: ذکر لسانی و ذکر نفسی و ذکر متوسط.

ذکر لسانی آوردن الفاظی است بر زبان برای یاد آوردن بدون آنکه قلب را از آن آگاهی باشد؛ ذکر نفسی در حالی است که زبان ترجمان دل است و دل پیش از زبان متوجه مقصود؛ ذکر متوسط ذکر کبری است که آوردن الفاظ در آن با آگاهی قلب و تذکار مقصود همراه است و اینرا ذکر قلبی میتوان گفت و این ذکر در میان دو ذکر فوق واقع و حد وسط آندوست. - درجه چهارمی نیز از ذکر وجود دارد که از همه مهمتر و مفیدتر است و آنرا ذکر فعلیت نامند و این در حالی است که جمیع افعال قلب بیاد خدا باشد و هر کار که شخص کند در آنحال خدا را حاضر و شاهد بداند و تعبیر دیگر ذکر فعلیت عبارتست از یاد نمودن یزدان در مقام عمل باوامر و نواهی و حاضر دانستن وی در تمام این موارد و از همین روی اهمیت این ذکر از سه نوع دیگر به مراتب زیادتر است. بطور کلی ذکر را میتوان تقسیم بدو قسمت کلی کرد: جلی و خفی. بعضی از صوفیه ذکر جلی یا ذکر جهر را بر سایر اقسام آن برتری نهاده اند مانند فرقه نقشبندیه و مانند صفی الدین اردبیلی که برای مبتدیان بذکر جهر معتقد است و گوید که ذکر جهر را در اطفاء نایره شهوات نفسانی قوتی تمامتر است و باید بدان بیشتر اقبال کرد و علاوه بر این ذکر جهر خود در دل اثر میکند و ذکر خفیه را بوجود میآورد<sup>۱</sup>.

پس از آنکه مرید توبه کرد و شروع بکار نمود شیخ او را تلقین ذکر میکرد و ذکر اغلب به « لا اله الا الله » بود، ذکر را سالک می باید در خلوت کند و در دنیا نه ذکر « واقع » بر او عارض میشد ولی گاه در ضمن کار و کسب روزانه نیز ذکر را ادامه میدادند چنانکه یکی از پیروان صفی الدین که در خدمت بنائی کار گیل میکرد همچنان ذکر میگفت<sup>۲</sup>. شرط ذکر این بود که بوسیله شیخی و پیشوائی تلقین شود و « همه ذکر قطع و رفیع حجاب نکنند الا بةلقین صاحب دل »<sup>۳</sup>. برخی از شبها نیز صوفیه در خانقاه یا در خانه یکی از متصوفین گرد آمده « احیا میکردند و ذکر میگفتند »<sup>۴</sup> و البته در این اوقات ذکر بجهر باید باشد، از اینجا میتوان تصور

۱ - صفوة الصفا ص ۱۵۶ - ۱۵۷ ۲ - ابضا ص ۱۲۰ ۳ - ابضا ص ۱۹۳

۴ - ابضا ص ۳۴۶

کرد که دبستانهایی که بذکر چهار معتقد نبودند از این گونه مجالس برای ذکر نداشتند. اما فکر تفکر و نظر سیر انسانست از مبادی بمقاصد و چون بی سیر وصول بمقصد ممکن نیست پس بی تفکر وصول بمقاصد نظری امکان نمی پذیرد، مراد صوفیه از تفکر رفتن از مقید بمطلق و از باطل بحق و دیدن کل مطلق در جزء مقید است و این از راه حذف تعینات حاصل شود و سالک متفکر مرتبه بعد مرتبه بجائی میرسد که اصل وجود عام است و در اینحال خواهد دید که این عالم محسوس اوست و این اشیاء همه مظاهری از وجود اویند. مشایخ صوفیه عقیده داشته اند که برای هر مبتدی لازمست که دل خود را چه در حال ذکر و چه در حال فکر با دل شیخ ربط دهد تا بدین طریق قلب وی مورد نسیم نفحات الهی گردد چه مرید در ابتدای حال حجابهای بسیار در مقابل دارد و یکباره و بی واسطه متوجه مبداء انوار وجود و حقایق نمیتواند گشت زیرا بعالم محسوسات خو کرده است و باغیبت صرف ماده و شهود عالم ملکوت الفتی و انسی و مناسبتی ندارد؛ پس باید واسطه ای جوید که از نظر کمال بدان مقام شباهتی و از نظر مادیت با عالم محسوسات سنخیتی داشته باشد و این جز از وجود مرشد (که چون عکس وجود کل است ناچار نمونه کمال خواهد بود) نیست پس مرید باید علاوه بر آنکه بطریقی که شیخ رهنمائیش میکنند متوجه شود صورت ویرا نیز در نظر داشته باشد و همواره بدان ننگرد. این تذکر علاوه بر آنکه باعث پاک کردن آئینه ضمیر او از هواجس نفسانی است (چه همانطور که مجالست ظاهری با اختیار باعث تزکیه نفس است معاشرت باطنی با ایشان نیز مؤثر است و بلکه تأثیرش زیادتر میباشد) باعث وصول او بکمالات ربانی نیز میتواند گشت چه او را متذکر این مقام میگردد:

با اندکی تأمل بخوبی میتوان دریافت که تأثیر تربیتی ذکر از نکر بسیار زیادتر است چه تفکر بمنزله طلب است و تذکر بمنزله وصول و وجود و عبارت دیگر تفکر خاص هنگامی است که مطلوب فاقد و محجوب باشد و متفکر بخواد با رفع حجابهای ماده و صافی کردن نفس بدان رسد، اما تذکر در وقت رفع حجاب و خلاص شدن نفس از صفات نفسانیه و زوال نسیان و دیدن انوار وجود است بالعین

و پیداست که در این هنگام نفس بکلی از صفات و شهوات عاری می‌شود و بحالتی میرسد که مطلوب صوفی و منظور تصوف است.<sup>۱</sup>

**سماع** از اصول مهم تربیتی صوفیه سماع است. بدین معنی که در خانقاه‌ها مجلس سماعی داشتند و برای این کار «قوال»‌ها را بخانقاه میخواندند تا در خانقاه گرد آیند و بحال نوازندگی و خوانندگی پردازند و این امر علاوه بر آنکه مرسوم و متداول بود در حال قبض و با هر گاه که صوفیان را شوقی حاصل می‌آمد زیاد طرف رجوع این گروه میشد. قوالان یا از میان صوفیه و در جزء افراد خانقاه بودند و یا از خارج می‌آمدند، و ایشان اغلب اشعار عرفانی جانبخش را با آهنگ و مقام بهمراهی ساز میخواندند و گاه صوفیان یا شیوخ نیز خود، هنگامی که رقتی بر آنان دست میداد، زبانه اشعار و نغمی می برداختند.<sup>۲</sup>

بهر حال این گونه مجلس بشوق و حالت حاضرین ختم و کار پایکوبی و چرخ زدن و نعره های بیخودانه کشیدن و چاک زدن گریبان و یا حرکات عجیب دیگر که جمله‌گی نشانه کمال و ارستگی است: میکشید و باصطلاح صوفیه «حالی دست میداد»<sup>۳</sup>

و معمولاً ساکنین خانقاه هر يك بقدر طاقت بقوالانی که از خارج می‌آمدند چیزی باجرت میدادند.<sup>۴</sup>

مولانا شیخ محمدعلی مؤذن در باب سماع شرح مفصلی می نویسد و ما قسمتی از آنرا در اینجا خلاصه اقتباس و نقل مینمائیم:

«نفس ناطقه را باستماع اصوات خوش از جهت تناسبی که در آنست میل فراوان باشد زیرا حقیقت آدمی را باعالم قدس تناسبی است و عالم قدس همه حسن و جمال و حسن و جمال نیز همه تناسب و هم آهنگی است، پس هر چه که در آن مناسبت باشد نمونه ای از آن

۱ - برای اطلاع کاملتر بر کیفیات ذکر و فکرو وجوب و لزوم آن در تربیت صوفیه و معانی مختلفی که از آن شده است رجوع شود به: *بستان السیاحه* ۴۰۰ - ۴۰۵ و *طرائق الحقائق* ۲۱۴ - ۲۲۴ و *صفوة الصفا* موارد مختلف.

۲ - *صفوة الصفا* ۳۸ و *اسرار التوحید* ص ۲۵۱.

۳ - برای اطلاع بر نمونه ای از حرکات صوفیه در حال سماع رجوع شود به: *نفحات الانس*

ص ۳۸۱ - ۳۸۲ و *صفوة الصفا* ص ۳۳۵.

۴ - *صفوة الصفا* ص ۲۷.

عالم است و از نیروی آواز خوش موزون نیز نشانه ایست از آن عالم و چون نفس استماع این آواز خوش کند حرکتی و شوقی در او منبث شود و او را از استعمال قوای حیوانیه و اعراض خاصه آن که مانع وی از نیل بکمال حقیقی هستند زهولی و غفلتی حاصل شود و نیز حالت او را بیبروی از غافله در نیل بکمال وادار میکند، شوقی که نفس را از شنیدن آواز خوش دست میدهد یا واصل می بخشد، می بخشد، شوقی که عشق باو در شریعت محبوب است و پایه شوقی که اشتیاق باو در دین مذموم است. سماع برای این دسته اخیر در شرع ناپسندیده است و همینطور است برای کسیکه هیچ منظوری از آن نداشته و فقط بدان سرگرم میشود چه این از مقوله لهو است پس آواز خوش از جهت ایجاد سرور و شوق بطوره طاق حرام نیست و احادیث منقول از ائمه بحسن سماع دلیل قطعی است .... و فقط در صورتی حرام است که برانگیزاننده شهوت شود و مشتمل بر لهو و باطل و دروغ باشد و بهشت و آخرت را بخاطر نرساند و با ساز که خود مابلهو است مقارن باشد. « ۱ در دنباله این کلام محمد علی مؤذن احادیث بسیار برای اثبات قول خود نقل میکنند و استدلالی نیز مینمایند و از این بخوبی مستفاد میشود که صوفیه در حلال ساختن غنا، آنگاه که تصوف با تعصب در شریعت آمیخته شد، سعی داشتند و اتفاقاً این دوره که ما در آن بحث میکنیم بیشتر بهمین درد مبتلاست.

ابوسعید در باب سماع گفت: «السماع یحتاج الی ایمان قوی لان الله تعالی قال ان تسمع الا من یومن بآیاتنا، فالسماع غذا الارواح و شفاء الشباح والسماع لسالكی الطریق ومن لم یسالك الطریق لایكون له سماع بالنحقیق. » ۲ و نیز ابوسعید گفت: «هر قرابی که او بر سماع درویشان انکار کند او بطل طریق است» ۳ و هم ابوسعید گفته است: «سماع درستان بحق باشد ایشان بر نیکوترین وجهی بشنوند و خدای تعالی بگوید فیشرعبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، سماع هر کس رنگ روزگاروی دارد: کس باشد که بر دنیا شنود و کس باشد که بر هوا شنود و کس باشد که بر دوستی شنود و کس باشد که بر فراق و وصال شنود، این همه وبال و مظلمت آن کس باشد، چون روزگار باظلمت بود سماع باظلمت بود، و کس باشد بر معرفت شنود، هر کس در مقام خویش سماع میکند، سماع آن درست بود که از حق شنود و آن کسانی باشند که حق تعالی ایشان را باظفهای خود مخصوص کرده باشد و الله لطیف بعباده، بنده نماید خدا بود بنده تخصیص خدا بعبادت اینها تخصیص است ایشانرا شنوائی از حق بحق بود.» ۴

استاد ابوعلی حسن بن محمد دقاق (متوفی ۴۰۵) از بزرگان مشایخ نیشابور گوید:

۱- مولانا شیخ محمد علی مؤذن، تحفه عباسی خطی (در حاشیه فتوت نامه مطابق با فضل بررگوار آقای نفیسی) . ۲ و ۳ و ۴ - اسرار التوحید ص ۲۶۱ : ۲۵۲ : ۲۲۰ .

« السماع هو الوقت فمن لاسماع له لاسمع له و من لاسمع له لادين له لان الله تعالى قال انهم عن السمسم لمعزولون ، وقال : قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير ، فالسماع سفير من الحق و رسول من الحق جاء يحمل اهل الحق بالحق الى الحق فمن اصغى اليه بحق تحقق ومن اصغى اليه بطم تزدق .»<sup>۱</sup>

مولانا جلال الدین رومی « روزی فرمود که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما میشنویم ، منکری گفت : ما نیز همان آواز میشنویم چونست که چنان گرم نمیشنویم که مولانا ؟ خدمت مولوی فرمود کلا و حاشا که آنچه ما شنویم آواز باز شدن آن درخت و آنچه وی میشنود آواز فراز شدن .»<sup>۲</sup>

گاه سماع و رقص و حالت که خاص خانقاه بود در راه نیز واقع میشد چنانکه بوسعید بوالخیر در بغشور یکی از بلاد سر راه نیشابور و مروالرود باجمع صوفیان از میان شهر میگذشت و قوالان با وی میزدند و چیزی میگفتند<sup>۳</sup> و نیز مولوی در قونیه از بازار زر کوبان میگذشت از آواز زر کوبان حالتی در او پدیدار گشت و بچرخ و رقص درآمد<sup>۴</sup> و شاید این بیت از مولوی :

علمی بدست مستی دو هزار مست با وی بمیان شهر گردان که خمار شهر یارم  
اشاره بامثال این احوال باشد :

سماع در تمام دبستانهای صوفیه وجود داشت چنانکه فی المثل نقشبندیه منسوب به بهاء الدین نقشبند (متوفی ۷۹۱) سماع نداشتند<sup>۵</sup> ولی در اغلب از دبستانهای صوفیه سماع از امور متداول و رسمی بود :

چنانکه از اقوال منقول در سطور فوق بر میآید ، از نظر تربیت صوفیه سماع را اهمیت فراوان است زیرا بر اثر اشتیاقی که در مستمع ایجاد میکند ویرا بعالم قدسی که منظور همه عارفانست نزدیک میکند و از این تنگنای پست ماده نجات میدهد و بالتیجه دل صوفی را بصیقل صفا صافی میسازد و زنگ علائق را از آن میزداید . سماع را يك نتیجه مهم دیگر نیز هست و آن اینست که سالکان که در خانقاه بشدت در بند ریاضت و مجاهدت بودند ناچار کودی و کدورتی در روح ایشان پدید میآمد و پیداست که ادامه اینحالات مخمل منظور حقیقی صوفیه است که ایجاد

۱ - اسرار التوحید ص ۲۲۰ ۲ - نفحات الانس ص ۴۱۱ ۳ - اسرار التوحید ص ۱۹۶

۴ - نفحات الانس ص ۴۱۶ ۵ - ابضا ص ۳۴۶

حال و شوق شدید در صوفی باشد، و حتی ممکن است که سالک را چنان گرفتار کسالت و رخوت کنند که یکباره پای از طریق برکشد و از راه نیم پیموده باز گردد. سماع از ایجاد چنین حالتی پیش گیری میکنند و بر اثر اهمیتی که در تصفیة روح و زدودن آینه دل از غبار کدورت دارد و در نتیجه تهییجی که در عواطف میکند بخوبی در نجات مردمی از کسالت و ملالت خاطر توفیق می یابد و بالنتیجه وجود آن در خانقاهها بخصوص در دوره ریاضت و مجاهدت لازم است و آنرا در تزکیة نفس و صفای باطن و مهیا ساختن صوفیان برای عروج بعالم قدسی تأثیری عظیم می باشد.

سفر و زیارت از اموری که در تربیت متصوفه زیاد بآن بر میخوریم سفر

است. سفر را از آنجهت در نزد این گروه ارج و بها بود

که در بختن و آزموده کردن مرد مؤثر است و نیز صوفی بوسیله سفر با مشایخی جدید آشنا میشود و از معارف هر یک توشه ای بر میگیرد.

یکی دیگر از طرق مهم تربیتی صوفیه در تزکیة نفس و صفای باطن سالک

زیارت مقابر و یا اماکن متبرک بود مانند زیارت بیت الله و قبر پیامبر خدای و ائمه

دین و قبور اولیاء. گاه شیخ مریدان را بزیارت قبور اولیاء و بزرگان و شیوخ متصوفه

میرد و یا امر میبرد و این برای تذکر مقامات آن شیخ بود و سخنانی که گفته و

ریاضتهائی که کشیده و مسالکی که پیموده و اوامر و نواهی که کرده؛ علاوه بر این

جمله در زیارت قبور بزرگان و مشایخ متصوفه زائرانرا گاه حالتی دست میداد و

این حالت در منظور تربیتی ایشان مهم بود و ابوسعید ابوالخیر را باشاگردانش از

این گونه حالتها، چنانکه از اسرار التوحید هم بر میآید، زیاد بر سر مقابر اولیاء دست داده است.

رکن الدین علاءالدوله سمنانی از عرفای معروف قرن هفتم و هشتم (متوفی ۷۳۶)

در باب لزوم زیارت مقابر برای صوفیه، در جواب یکی از مریدان گفته است که بر سر خاک رقتن

« فایده بسیار دارد یکی آنکه چون زیارت کسی میرود چندانکه میرود توجه او زیادت میشود و

چون بر سر خاک رسد و بحس مشاهده کند خاک او را حس او نیز مشغول او شود و بکلی متوجه

گردد و فایده بیشتر باشد و دیگر آنکه هر چند روح را حجاب نیست و همه جهان او را بکسب

اما در بدنی که هفتاد سال با او صحبت داشته باشد دیدن محسوس او که ابدالآباد خواهد آنجا باشد

بآن موضع گذر او و نظر او و تلقی او بیشتر بود که بمواضع دیگر ... و فواید زیارت بسیارست کسی که اینجا توجه کند بر روحانیت مصطفی صم فایده یابد اما اگر بدین رود روحانیت مصطفی صم

از رفتن او و رنج با خبر شد و چون آنجا رسید بحسب بینه روضه یانک آن حضرت صلعم را و کلی متوجه شود و فایده آنرا با فائده این چه نسبت و اهل مشاهده را این معنی تحقیق باشد ۱

مجازات در خانقاه

اگر در خانقاه که مرکز مهر و عشق و صبح و سلم و صفاست بتنبیهاتی از قبیل زدن سالکان که در مکاتب نسبت بکودکان معمول است مصادف شویم نباید تعجب کنیم زیرا تربیت خانقاه بمراتب مشکل تر و سخت تر از مدرسه و مکتب و دارای اصول و قواعدی تاریک و مبهم است و از نیروی مریدان گاه نسبت ببعضی از افراد که دیر تربیت می پذیرفتند یا در اجراء اوامر و نصایح و تلقینات آنان سستی و مسامحه روا میداشتند، مجبور به ضرب و شتم میشدند چنانکه: «وقتی شیخ جمال الدین احمد (۲) یکی از مریدان را دید که مراقبه کرده بود، کفش بیرون کرد و چند کفش محکم درپس کردن او برد و مرید گفت مراقبه کرده ام، شیخ چرا رنجش مینماید؟ فرمود مراقبه کسی را بود که هفته ای طعام نخورده باشد چون آواز یائی بشنود در خاطرش نیاید که این کس برای من طعام می آورد» (۳) و نظیر این کیفیت در احوال اخی محمد دهقان از شاگردان رکن الدین علاءالدوله سمنانی نیز مشهود است<sup>۴</sup> و نیز در شرح احوال شیخ نجم الدین کبری می بینیم که: در علوم ظاهر چیره دست بود و از این جهت با آنکه سالک بود نسبت بشیوخ انکار زیاد میکرد پس او را نزد روز بهان از صوفیان مصر فرستادند و او چون این انکار وی بدانست ویرا بسیلی تأدیب کرد و «هستی را بسیلی از سر» وی بیرون برد و بهر حال زدن سالکان در خانقاهها از امور عادی بود و در صفوة الصفا در این جمله: «بدانکه شیخ مرید را زندامان تواند دید که کسی دیگرش بزند»<sup>۵</sup>، بزدن سالکین تصریح شده است. زدن سالک در موقعی بود که مرتکب خطائی عظیم نشده باشد ولی اگر چنین میکرد آنگاه از خانقاه و یا از حلقه مریدان رانده میشد و تمام اعتبارات ازو مسلوب میگردد و «حالش بدان [می] رسید که قبا پوش [می] شد»<sup>۶</sup>. علاوه براین در بعضی کتب بشیوخی که کراماتی و خوارق عاداتی بدیشان منسوب است تنبیهاتی از قبیل فالج ساختن، مسخ کردن، هلاک ساختن، بدرد های شدید مبتلا نمودن، بدیوانگی انداختن و امثال اینها نسبت داده شده است که البته قبول آنها خالی از اشکالی و تأملی نیست.

۱ - نفحات الانس ص ۳۹۳-۳۹۴ ۲ - از صاحب شیخ رضی الدین علی لالاست که در ۶۶۹ وفات یافت. ۳ و ۴ - نفحات الانس صفحات ۳۹۱-۳۹۸-۳۷۸. ۵ و ۶ - صفوة الصفا صفحات ۱۱۲ و ۱۱۷.